

ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن

سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۷

بخش پنجم

□□ از: دکتر محمد علی خنجی

ترتیب داده بود. در این «پیش‌گفتار» در مقام توضیح علت حذف «مقدمه» متذکر شده که نخواستند نتایج کلی را از پیش به نظر خواننده برسانند و ترجیح داده که خواننده خود مطلب را دنبال کند. معهذاً در همین «پیش‌گفتار»، ضمن عرضه کردن طرح کلی کتاب در طی چند سطر، خلاصه‌ای حاوی یک نتیجه‌گیری کلی نیز به دست داده است که عصاره مطالب مجموعه بزرگ را در بردارد و در واقع باید آنرا «نظری اجمالی به مراحل تکامل تاریخی و چگونگی تحولات اجتماعی» نامید:

وجه تولید آسیائی، باستانی، فئودالی و بورژوازی جدید، مراحل تکامل بنیان اقتصادی اجتماع به شمار می‌آید. در طول تاریخ، ضمن جریان تولید اقتصادی، روابطی بین انسانها برقرار می‌شود که ضروری و مستقل از اراده آنهاست. چگونگی این روابط در هر مرحله، متناسب با درجه معینی از رشد قوای مادی تولید است. مناسبات تولیدی شالوده اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و همه بنیادهای سیاسی و قضائی و صورتهای مختلف تجلیات ضمیر انسانی، بطور کلی بر این شالوده استوار است. با تغییر سطح زیرین، تمام آنچه بر آن مبتنی است نیز دگرگون می‌شود. تغییر شالوده اقتصادی جامعه در هر مرحله ناشی از برخورد بین قوای مادی تولید از یک طرف و روابط مالکیت از طرف دیگر است. روابط مالکیت همچون قالبی است که قوای مادی تولید را از هر سو در بر می‌گیرد.

۱- «نقد علم اقتصاد»

دوره دو ساله ۱۸۵۸-۱۸۵۷، در تاریخ زندگی مارکس و فعالیت‌های علمی او دارای اهمیت خاصی است. در این زمان است که وی به کاری طاقت فرسا دست می‌زند و آنچه را که بنا به گفته خودش، حاصل پانزده سال مطالعات مستمر اقتصادی بوده، ظرف مدت کوتاهی در جزوه‌های متعدد و قطور گرد می‌آورد. در زمان حیات وی، تنها دو فصل از این مجموعه به چاپ رسید و این همان جزوه‌ای است که در ۱۸۵۹ در برلین زیر عنوان «نقد علم اقتصاد» انتشار یافت و منظور ما از «نقد علم اقتصاد» نیز در اینجا فقط همین جزوه یعنی دو فصل از مجموعه مذکور است.

برای مستخرجاتی که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، از ترجمه فرانسه آن که توسط «ماکسیمیلیان روبیل» (M. Rubel) و «اورارد» (L. Evrard) انجام گرفته استفاده کرده‌ایم و نامبردگان نیز متنی را که در ۱۸۹۷ توسط «کارل کائوتسکی» (K. Kautsky) انتشار یافته، مبنای ترجمه خود قرار داده‌اند.

کائوتسکی در آن جزوه، اغلاط چاپی طبع اول را اصلاح کرده و علاوه کلیه ملحقات و اصلاحاتی را که در جزوه‌های دست‌نویس متعلق به مارکس و انگلس یافته بوده، بر آنها افزوده است. در چاپ نخستین «نقد علم اقتصاد»، مارکس مقدمه معروف را از آن حذف کرده بود و به جای آن یک «پیش‌گفتار» مختصر

دربارهٔ طریقه‌های مالکیت اشتراکی در آسیا و مخصوصاً هندوستان نشان خواهد داد که چگونه از انحلال و تبدیل آن، طریقه‌های مختلف مالکیت پدید آمده است. چنانکه - فی المثل - نمونه‌های اولیهٔ مالکیت خصوصی در رم و در میان ژرمنها - می‌تواند از طریقه‌های مختلف مالکیت اشتراکی هندی اشتقاق یافته باشد.^۲

مبادله در ابتدا بین افراد صورت نمی‌گیرد - بلکه بین دو یا چند جماعت پدیدار می‌گردد:

تاریخ مبادله، از معاوضهٔ محصولات، بین دو یا چند جماعت آغاز می‌شود. در مراحل اولیه، مبادله در داخل یک جماعت و بین افراد جماعات انجام نمی‌گیرد، بلکه منحصراً عبارت است از معاوضهٔ اضافهٔ محصول یک جماعت با اضافهٔ محصول جماعت دیگر. در این دوره هنوز هدف تولید منحصر به ایجاد ارزش استعمال است و این نوع ارزشهاست که جماعات بین خود مورد معاوضه قرار می‌دهند. حتی در این حالت نیز، فقط ارزش استعمال ذاتی و بی‌واسطهٔ محصول، مورد نظر است. به عبارت دیگر، محصولی که از طریق مبادله به دست می‌آید، برای مصرف بیواسطه است نه برای مبادلهٔ مجدد یا ذخیره و نگهداری آن به عنوان وسیله‌ای برای مبادلات بعدی، یعنی به کار بردن آن به صورت معادلی برای ارزشها (پول).

در این مرحله از تکامل، ارزش مبادله هنوز شناخته نشده و وجود ندارد. هر محصول فقط نمایندهٔ ارزش استعمال است و معاوضه کنندگان، تنها خواص طبیعی آن را مورد نظر قرار می‌دهند، نه خاصیت ارزش مبادلهٔ آن را. در داخل جماعات نیز البته مبادله بین افراد مفهومی ندارد. همین مطالب است که در «نقد علم اقتصاد» با عبارات زیر بیان شده است:

«تروک [مبادلهٔ مستقیم جنس با جنس] که طریقهٔ ابتدائی مبادله است، بیشتر نشان دهندهٔ آغاز تبدیل ارزش استعمال به کالا است نه شروع تبدیل کالا به پول. ارزش مبادله [در این مرحله] یک صورت مستقل به خود نمی‌گیرد، بلکه همچنان مستقیماً به ارزش استعمال وابسته است. دو امر صحت این مطلب را به اثبات می‌رساند: [از یک طرف، اینکه] تمام سازمان تولید متوجه ایجاد ارزش استعمال است نه تهیه ارزش مبادله. به این ترتیب تنها در موقعی که تولید از مقدار لازم برای مصرف تجاوز می‌کند، ارزش استعمال، این جنبهٔ خود را از دست می‌دهد و صورت وسیلهٔ مبادله یعنی کالا به خود می‌گیرد. از طرف دیگر، محصولات در این حالت فقط در حد ارزش استعمال بیواسطهٔ خودشان است که به شکل کالا درمی‌آیند.... بنابراین جریان مبادلهٔ کالاها در مرحلهٔ ابتدائی در داخل جماعات بدوی صورت نمی‌گیرد، بلکه در مرزهای محدود آن جماعات یعنی در نقاطی که با جماعات دیگر تماس پیدا می‌کنند انجام می‌یابد. در آنجاست که مبادلهٔ مستقیم (تروک) پدیدار می‌گردد. این مبادله در داخل جماعت، بازتابانی دارد [عوارضی به بار می‌آورد] و آن را به انحلال می‌کشاند.»^۳

بدون مالکیت خصوصی، توسعهٔ تقسیم کار به تنهایی نمی‌تواند رواج مبادله را سبب گردد:

در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی وجود ندارد، هر چند تقسیم کار گسترش یابد، مرحلهٔ تولید کالائی و رواج مبادلات پیش نمی‌آید. به عبارت دیگر، توسعهٔ تقسیم کار در داخل جامعه، بخودی خود و لزوماً، رواج مبادله را به همراه نمی‌آورد. اساساً مبادلهٔ کالاها بین افراد اجتماع، با انحلال مالکیت عمومی و استقرار مالکیت‌های خصوصی ملازمه دارد و باید افزود که حتی وجود مالکیت خصوصی نیز به تنهایی کافی برای توسعهٔ مبادلات نیست، چنانکه در رم، رواج مبادله با سختی و اشکال مواجه بوده است. به هر حال تقسیم کار و گسترش آن نمی‌تواند عاملی برای ایجاد مبادله به شمار آید. مارکس نکات فوق را در مقام انتقاد از تئوری ارزش «آدام اسمیت» و نظریهٔ وی دربارهٔ تقسیم کار، اشارتاً یادآور شده است:

در درون این قالب، رشد قوای مادی تولید، سرانجام به درجه‌ای می‌رسد که قالب بر آن تنگی می‌کند و در این لحظه است که قوای مادی تولید، چون نطفه‌ای که در درون تخم مرغ به حدی از کمال رسیده، از هر سو بر قالب فشار می‌آورد و آنرا در هم می‌شکند تا قالبی جدید جایگزین آن گردد، قالبی که متناسب با درجهٔ رشد نیروهای تولیدی باشد و توسعهٔ آتی آنرا تا یک مرحلهٔ دیگر تأمین نماید. بدین سان در طول تاریخ، صور گوناگون روابط مالکیت یا به عبارت دیگر، بنیانهای اقتصادی مختلف، جانشین یکدیگر می‌شود. وجوه تولید آسیائی، بردگی، فتودالی و سرمایه‌داری عبارت از تجلی همین مراحل تکاملی بنیان اقتصادی اجتماع بشری است. مؤلف «نقد علم اقتصاد» در «پیش‌گفتار» خود بر آن کتاب، مطلب فوق را در قالب عبارات زیر بیان کرده است:

«... انسانها ضمن تولید اجتماعی وجود خویش، با یکدیگر روابطی مشخص، ضروری و مستقل از ارادهٔ خودشان برقرار می‌کنند. این روابط تولیدی، با درجهٔ معینی از رشد قوای مادی تولید متناسب است. مجموع روابط مذکور، شالودهٔ اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد و این پایه‌ای است واقعی که روی آن یک بنای قضائی و سیاسی برپا می‌شود. صورتهای مشخص ضمیر اجتماعی، متناسب و هماهنگ با این بناست. وجه تولید زندگی مادی، بطور کلی حاکم بر زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. ضمیر انسانها تعیین‌کنندهٔ زندگی آنها نیست، بلکه بالعکس، زندگی اجتماعی آنهاست که بر ضمیر آنان حاکم است. قوای مادی تولید جامعه، در یک مرحلهٔ معین از رشد، با روابط تولیدی موجود تصادم پیدا می‌کند، یا به عبارت دیگر بین قوای مادی تولید از یک طرف و روابط مالکیت که قوای مذکور در درون آن رشد یافته - ولی در این مرحله، دیگر جز تعبیری قضائی از آنها، چیز دیگری نیست - از طرف دیگر، برخورد روی می‌دهد.

این شرایط [روابط مالکیت] که تا اندکی پیشتر، قالبهایی برای رشد قوای تولیدی بوده، در اینجا به موانع سنگینی مبدل می‌شود. در این حال است که یک عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌یابد. تغییر در پایه‌های اقتصادی، با یک دگرگونی کم و بیش سریع در تمام این بنای حجیم همراه می‌گردد. به هنگام بررسی این دگرگونیها، باید همواره دو مقوله را از یکدیگر تمیز دهیم. یکی دگرگونی مادی شرایط تولید اقتصادی است که باید آنرا با دقت خاص علوم طبیعی مورد مطالعه قرار داد، ولی از سوی دیگر، قالبهای قضائی، سیاسی، مذهبی، هنری، فلسفی و بطور خلاصه قالبهای ایدئولوژیک نیز وجود دارد که بوسیلهٔ آنها، انسانها تصادم مذکور را درمی‌یابند و آنرا تا حد نهائی به جلو می‌رانند.... هیچگاه یک نوع عالی‌تر از روابط تولیدی جانشین رابط موجود نمی‌شود مگر آنکه قبلاً، در بطن همان جامعهٔ کهن، شرایط مادی لازم برای وجود آن، شکفته شده باشد.... وجوه تولید آسیائی، باستانی، فتودالی و بورژوازی جدید، بطور کلی مراحل تکاملی بنیان اقتصادی جامعه است. مناسبات تولیدی بورژوازی، آخرین شکل تناقض‌آمیز جریان اجتماعی تولید است.... ولی قوای تولیدی که در درون جامعهٔ بورژوازی رشد می‌یابد، در عین حال، شرایط مادی لازم برای حل این تناقض را نیز به وجود می‌آورد. بنابراین، با این نظام اجتماعی، دوران ماقبل تاریخ جامعهٔ انسانی به پایان می‌رسد.»^۴

افزون بر استنتاج کلی فوق، در فصول مختلف کتاب نیز، اشارات پراکنده‌ای در باب تحولات اجتماعی - اقتصادی کشورهای شرقی دیده می‌شود که در زیر از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

مالکیت‌های فردی نوع رومی و ژرمنی، از صور مختلف مالکیت‌های آسیائی پدید آمده‌اند:

«اینکه طریقهٔ ابتدائی مالکیت اشتراکی را یک طریقهٔ خاص اسلاوی یا منحصراً روسی به شمار می‌آورند، پیش داوری مضحکی است که در سالهای اخیر شیوع یافته است. این طریقه در میان رومیان، ژرمنها و سلتنها نیز دیده می‌شود و امروزه هم می‌توان مجموعه‌ای از نمونه‌های مختلف آن را - اگر چه بطور فرعی و به صورت بازمانده‌ای پراکنده - نزد هندیان یافت. یک مطالعهٔ عمیق

«... بنابراین اگرچه درست است که مبادله خصوصی مستلزم وجود تقسیم کار است، ولی معکوس این مطلب، صحیح نیست: در میان اهالی پرو- فی المثل - تقسیم کار، فوق العاده توسعه یافته بود بدون آنکه مبادلات خصوصی یعنی مبادله محصولات به صورت کالا، وجود داشته باشد.»^۴

شکل بولی طلا به عنوان نشانه ارزش، بطور طبیعی در جریان مبادلات پدیدار می‌گردد. بول کاغذی با جریان اجباری در چین قدیم:

«... تحلیل ما نشان داد که شکل بولی طلا - جدا از ذات آن - به عنوان علامت ارزش، بخودی خود از دوران بول پدیده می‌آید نه از یک قرارداد و یا دخالت دولت.

روسیه مثال جالبی از منشأ طبیعی علامت ارزش به دست می‌دهد: در دوره ای که پوستهای قیمتی در آن کشور نقش بول را بازی می‌کرد، تضاد موجود بین حالت فسادپذیری و حجم زیاد پوست از یک طرف، و نقش آن به عنوان وسیله مبادله از طرف دیگر، سبب پدید آمدن رسم و عادت گردید، به این معنی که قطعات کوچک مسین که روی آنها مهر می‌زدند، جانشین پوستهای گرانها شد و بدین سان قطعات مذکور، به صورت کوپن‌هایی درآمد که قابل تبدیل به پوستهای قیمتی بود. بعدها همین قطعات با نام «کوپک» به صورت نشانه‌هایی عادی از اجزاء روبل نقره درآمد و استعمال آنها در مناطقی تا سال ۱۷۰۰ ادامه داشت، تا آنکه در آن تاریخ «پترکبیر» معاوضه آنها را بول خرد مسین که به وسیله دولت به جریان گذاشته شده بود فرمان داد. حتی مؤلفان عهدباستان که نمی‌توانستند گردش بول دیگری جز بول فلزی را در پیش چشم داشته باشند نیز مسکوک طلا را به عنوان نماینده و نشانه ارزش تلقی می‌کردند. چنین است نظر افلاطون و ارسطو. در کشورهایی که اعتبارات مطلقاً توسعه‌ای ندارد - مانند چین - بول کاغذی با جریان اجباری حتی در دوره‌های بسیار مقدم نیز دیده می‌شود.»^۵ [چنانکه] «ماندویل در کتاب (سیاحتها و سفرها) (Voyages and Travels) چاپ ۱۷۰۵، صفحه ۱۰۵ می‌نویسد: این امپراتور (امپراتورختا - یا چین) می‌تواند هر مقدار که بخواهد و بی حساب خرج کند؛ آنچه می‌پردازد و آنچه ضرب می‌کند مسکوک نیست، بلکه چرم یا کاغذی با سکه‌ای است. وقتی این پول چندان در گردش ماند که ضایع شدنش نزدیک گردید، آن را به خزانه سلطنتی تحویل می‌دهند و در مقابل، بول نو دریافت می‌دارند و این بول در سراسر کشور و در جمیع ایالات جریان دارد... آنها نه سکه طلا ضرب می‌کنند و نه مسکوک نقره و به این دلیل است که امپراتور می‌تواند علی‌الدوام و دیوانه‌وار خرج کند...»^۶

در جوامعی که رشد تولید کالائی ضعیف‌تر است، به همان نسبت تمایل به ذخیره کردن بول نیز شدیدتر است. خزاین و دفاین در کشورهای شرقی:

در فصل مربوط به بول و ضمن بحث از «ذخیره»، مؤلف نقد علم اقتصاد، به موضوع خزاین و دفاین در مشرق زمین اشاراتی می‌کند که برای بررسی تاریخ اقتصادی آن کشورها می‌تواند الهام‌بخش باشد. البته مؤلف در اینجا، موضوع را فقط از جنبه کلی و عمومی مورد بحث قرار می‌دهد و وارد جزئیات نمی‌شود. فی‌المثل از ویژگی مشرق زمین و موجباتی که سبب تشدید این تمایل در میان شرقیان می‌گردد سخنی به میان نمی‌آورد. ما، در جای خود درباره اینکه چرا مشرق زمین همواره سرزمین دلفین‌ها و گنج‌ها و گنج‌نامه‌ها بوده و چرا در ادبیات عامیانه شرقی این همه افسانه برگرد محور دفاین و خزاین و خمهای خسروی و جستجوی گنج‌ها در ویرانه‌ها پدید آمده است به تفصیل بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که علل آن منحصر به عواملی که مارکس ذکر کرده نیست. بلکه افزون بر این جنبه عمومی، موجبات مهم دیگری نیز در میان بوده که سبب می‌شده است در خاک نهفتن زر و سیم و ایجاد ذخایر به صورت امری متداول و مبتلا به عوم (ثروتمندان) درآید. باری... در خصوص علل کلی تمایل به ذخیره کردن بول، عبارات زیر را در نقد علم اقتصاد می‌خوانیم:

«در دوره اولیه، ثروت بدو عبارت است از اضافه محصول یا زیادتی، یعنی آن قسمت از محصول که به عنوان ارزش استعمال، مورد تقاضای فوری نیست

یا به عبارت دیگر عبارت از تملك محصولاتی است که ارزش استعمال آنها از حد ضروریات اولیه تجاوز می‌کند. ضمن بررسی جریان تبدیل کالا به بول، دیدیم که این اضافه محصول یا زیادتی، در مرحله‌ای که تولید رشد چندانی ندارد، قلمرو مبادله کالاها را تشکیل می‌دهد. محصولات زیاده بر مصرف، به صورت مواد قابل مبادله یا کالا درمی‌آید. این محصول اضافی، در شکل کامل وجود خود عبارت است از طلا و نقره یعنی نخستین صورتی که ثروت در آن به عنوان ثروت اجتماعی به حالت تجریدی خود، استقرار می‌یابد. نه تنها کالاها می‌توانند به صورت طلا یا نقره در عنصر بول نگهداری شود، بلکه طلا و نقره، خود ثروتی است محفوظ. انواع ارزش استعمال جز برای مصرف به کار دیگری نمی‌آید، یعنی به کار آمدن آنها عبارت است از انهدامشان، زیرا وقتی به کار می‌آید که آنها را به مصرف برسانند و از میان ببرند؛ ولی ارزش استعمال طلا به عنوان بول یعنی حامل ارزش مبادله و به عنوان ماده خام بی‌شکل، عبارت از تجسم زمان کار عمومی است. ارزش مبادله به صورت فلز بی‌شکل، یک حالت ضایع نشدنی به خود می‌گیرد. طلا و نقره ای که بدین سان، یعنی در شکل بول، از حرکت بازمانده باشد یک «ذخیره» را تشکیل می‌دهد. در میان اقوامی که گردش بول منحصرأ فلزی است - مانند باستانیان - ذخیره کردن به صورت یک جریان عمومی درمی‌آید که از فرد ساده تا دولت که مراقب ذخایر عمومی است در آن قرار می‌گیرند.

در اعصار بسیار کهن، در آسیا و در مصر، این خزاین که در ضبط سلاطین و کاهنان بوده است، برای جلوه گر ساختن اقتدار آنها به کار می‌آمده است. در یونان و رم، ایجاد ذخایر عمومی، جزئی از سیاست کشور بود: این مطمئن‌ترین و متحرک‌ترین شکلی بود که می‌توانستند به اضافه محصول ببخشند. انتقال سریع این خزاین از کشوری به کشور دیگر، توسط فاتحان که یک قسمت از آن را ناگهان به داخل جریان «گردش بول» می‌ریختند، یکی از ویژگیهای اقتصاد باستانی است.»^۷ «... یک طریقه مرئی بیرون کشیدن بول از گردش و دور کردنش از جریان اجتماعی مبادله آن، در خاک نهفتن بول است. ثروت که به این ترتیب در خاک بنهان شده و به صورت دلفینه‌ای ضایع نشدنی درآمده است، دیگر در اثر این امر فقط روابطی خصوصی و بسیار پنهانی با دارنده کالاها دارد. دکتر «برنیه» که مدتی در دهلی در دربار اورنگ زیب به سر برده حکایت می‌کند که بازرگانان بول خود را پنهانی زیر خاک می‌کنند. این رویه مخصوصاً بین تجار غیر مسیحی و غیر مسلمان رواج دارد، بازرگانانی که تقریباً تمام تجارت و بول را در دست خود دارند. (... آنها فریفته این اعتقادند که سیم و زری که در دوران حیات خود پنهان می‌کنند، بعد از مرگ، در آن دنیا به کارشان خواهد آمد.)»^۸

هر چه تولید کالائی در درجات پائین تری از رشد باشد، میل به ذخیره کردن و دلفینه‌سازی نیز شدیدتر است: «... به این دلیل است که در میان باستانیان و در آسیا تا امروز و در جوامع فلاحتی جدید که در آن هنوز تمامی روابط تولیدی تحت اداره ارزش مبادله درنیامده است، ذخیره کردن نقش بزرگی ایفاء می‌کند...» یکی دیگر از راههای ذخیره کردن، تهیه زیورها و ظروف سیمین و زرین است. در این طریقه، ذخیره کننده، خود و همسر و بستگانش را با انواع زیورهای گران قیمت می‌آراید و آلات زرین و سیمین در خانه گرد می‌آورد:

«... در آسیا و مخصوصاً در هندوستان که در آنجا ذخیره کردن برخلاف اقتصاد بورژوازی یک عمل فرعی از مریان کلی اولیه نیست، بلکه این شکل از ثروت خود عالیترین هدفها به شمار می‌آید، متاع زرین و سیمین در حقیقت جز دلفینه‌ای در شکل ظریف و زیبا چیز دیگری نیست.»^۹

بول نیز مانند مبادله نخست در روابط بین جماعات پدید آمده است نه در داخل آنها:

گفتیم که مبادله محصولات و به عبارت دیگر معاوضه اضافه محصول نخست بین جماعات پدیدار گشته است و سپس در مرحله پدید آمدن مالکیت خصوصی و دگرگونی بنیان اقتصادی جماعت اولیه، به تدریج مبادلات

طلاست. استرابون مطلبی نقل می کند که دور از حقیقت نیست. وی می نویسد که یک قبیلۀ عرب، ۱۰ لیور طلا را به ازاء یک لیور آهن عرضه می کرده است و نیز دو لیور طلا در مقابل یک لیور نقره می پرداخته است. پس از اندک زمانی، بر بازدهی کار اجتماعی افزوده می گردد؛ محصول کار بسیط، گران تر از کار مرکب تمام می شود؛ پوسته زمین در هر گوشه و کنار مورد کندوکاو قرار می گیرد؛ درحالی که منابع طلا که از بدو امر مورد بهره برداری بوده در سطح به نقصان می گراید و بدین سان سرانجام نقره نسبت به طلا ارزان تر می شود.... درآسیای قدیم نسبت طلا به نقره معادل شش به یک یا ۸ به یک بوده است. همین نسبت اخیر در اوایل قرن ۱۹ هنوز در چین و ژاپن نیز وجود داشته است. در عصر گزنفون نسبت مذکورده به یک بوده که می توان آن را نسبت متوسط برای اواسط دوران باستانی [یونان و رُم] تلقی نمود. بهره برداری از معادن نقره اسپانیا توسط کارتاژنها و بعدها بوسیله رُمیان، همان نتایجی را به بار آورد که کشف معادن آمریکا برای اروپای جدید در برداشت. در دوره امپراتوری رُم، می توان گفت که نسبت ۱۵ یا ۱۶ به یک، نسبت متوسط بوده است. اگرچه رُم باز هم نمونه های جالب تری از تنزل ارزش نقره به ما عرضه می دارد....»^{۱۱}

۲- «مقدمه بر نقد علم اقتصاد»^{۱۳}

به هنگام چاپ «نقد علم اقتصاد» در ۱۸۵۹، به دلایلی که ذکر شد، مارکس «مقدمه» را از آن جدا کرده بود. وی دیگر تا پایان عمر، به انتشار آن توفیق نیافت. پس از درگذشت او نیز نسخه خطی آن از نظر فریدریش انگلس مخفی ماند تا آنکه نخستین بار در ۱۹۰۳ به وسیله «کارل کائوتسکی» در مجله «عصر جدید» (Neue Zeit) به چاپ رسید و پس از چندین سال، همین متن به فرانسه ترجمه و در پاریس منتشر شد. در سنوات بعد چند ترجمه دیگر به فرانسه فراهم آمد و در آن کشور انتشار یافت. برای مستخرجاتی که در زیر به نظر خوانندگان می رسانیم، از ترجمه فرانسه آن توسط «ماکسیمیلیان روبل» و «اورارد» که در مجلد اول از آثار مارکس^{۱۴} به چاپ رسیده، استفاده کرده ایم و آن دو نیز ترجمه خود را از روی متن موجود در مجموعه چاپ ۱۹۵۳ برلین فراهم آورده اند. لازم به یادآوری است که مجموعه چاپ برلین در واقع حاوی همان متن اصلی جزوه های دست نویس مارکس است که در مسکو در سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در دو مجلد به طبع رسیده است.

«مقدمه» بدون شك یکی از برجسته ترین و عمیق ترین آثار مارکس است. این جزوه کوچک در حقیقت ماحصل و خلاصه تمام آثار اقتصادی مارکس را در بردارد و روش علمی او را نشان می دهد. مؤلف در طی عباراتی بسیار موجز و فشرده، مسائل اساسی علم اقتصاد و حد و قلمرو هر یک را مورد بررسی قرار می دهد و در ضمن، به خطوط کلی تحولات تاریخی و چگونگی آن اشاره می کند. بدیهی است که در زیر، ما فقط قسمتهایی را نقل می کنیم که به موضوع کتاب یعنی تاریخ شرق مرتبط باشد، ولی یادآوری این نکته لازم است که مطالعه «مقدمه» برای هر پژوهنده ای که بخواهد در زمینه تاریخ و علم اقتصاد به تحقیق پردازد، کمک بسیار مؤثری است.

هرچه در اعماق تاریخ فروتر رویم، فرد را وابسته تر و همچون اندامی از یک موجود بزرگتر می یابیم. انسان حیوانی است اجتماعی که تنها در درون جامعه می تواند به فردیت بگراید. در قلمرو تولید هرگز به یک «روبنسون» برخورد نمی کنیم:

مارکس «مقدمه» را با یک انتقاد جدی نسبت به روش «آدام اسمیت» و «ریکاردو» آغاز می کند: اقتصاددانان کلاسیک در آثار خود مبحث تولید را معمولاً با فرض تولید بوسیله یک فرد منزوی - بوسیله یک روبنسون - شروع

خصوصی رواج یافته است. پول نیز مانند مبادله، در ابتدا در روابط بین جماعات ظاهر شده است، نه در روابط بین افراد در داخل جماعت. به بیان دیگر، پول در اصل وسیله پرداخت و مبادله بین جوامع بوده است و سپس با پدید آمدن مالکیت خصوصی در داخل جماعات و رواج مبادلات بین افراد، پول در روابط و مبادلات خصوصی وارد گردیده است. در دوره کمال اقتصاد صنعتی (سرمایه داری)، فلزات قیمتی نقش پول بین المللی را بازی می کنند و وسیله پرداخت بین جوامع مختلف قرار می گیرند، یعنی پول در این نقش مجدداً به حالت اولیه خود برمی گردد:

«... فلزات بعنوان پول بین المللی، سرانجام مجدداً همان وظیفه ابتدائی خود را ایفا می نمایند یعنی وسیله مبادله بین جوامع قرار می گیرند. پول بعنوان وسیله مبادله - مانند خود مبادله - ابتدا در درون جماعات بدوی به وجود نیامده است، بلکه در نقطه تماس بین جماعات مختلف پدیدار گشته است. بدین ترتیب پول در این نقش، یعنی بعنوان پول بین المللی دوباره حالت طبیعی و اولیه خود را به دست می آورد....»^{۱۱}

در تاریخ اقتصاد، افزایش ارزش طلا نسبت به نقره، یکی از نشانه های رشد قوای تولیدی و ترقی میزان بازدهی کار انسانی است. مقایسه نسبت ارزش دو فلز درآسیای باستانی و یونان و رُم:

می دانیم که در اعصار اولیه، طلا بیش از نقره در دسترس و تهیه آن نیز به مراتب آسان تر بوده است، زیرا غالباً طلا به صورت خالص و بی غش در طبیعت (بخصوص در بستر رودخانه ها) به دست آمده است. حال آنکه تحصیل نقره مستلزم شکافتن معادن و استخراج ماده کانی و تجزیه آن و در نتیجه مستلزم صرف وقت و زحمات بیشتری بوده است. در اثر این امر، در ابتدا ارزش نقره بسی بیش از ارزش طلا بوده است ولی به مرور که قوای تولیدی رشد یافته و کار استخراج معادن سهلتر و بر حاصل تر گردیده است، نسبت ارزش دو فلز نیز دگرگون شده است، بخصوص که همزمان با این تحولات، منابع سطحی طلا نیز رو به کاهش گذاشته و تهیه این فلز - که در طبیعت کمیاب تر از نقره است - به نوبه خود کشف معادن و استخراج و صرف وقت را ایجاب نموده است. بدین سان در طول تاریخ تکامل قوای تولیدی، ارزش طلا نسبت به نقره مرتباً افزایش یافته است و بنابراین می توان تغییرات نسبت ارزش دو فلز را ملاکی برای تشخیص درجه رشد اقتصادی به شمار آورد. ولی به هنگام بررسی این موضوع در ادوار قدیم تاریخ و به خصوص در مورد تاریخ شرق، تأثیر فتوحات را نباید از نظر دور داشت؛ نقل و انتقال خزاین که همیشه با لشکرکشی و کشورگشایی همراه بوده، بر ارزش دو فلز مذکور شدیداً تأثیر می گذاشته و تغییرات سریع و ناگهانی را سبب می شده است:

«تغییرات ارزش طلا و نقره، به علت آنکه این دو فلز همزمان در بازار بین المللی بعنوان عنصر پولی به کار برده می شد دارای اهمیت خاصی است. فتوحات و انواع دگرگونیهای سیاسی که در دنیای قدیم شدیداً بر ارزش فلزات تأثیر می گذاشت، امروزه دیگر فقط دارای تأثیر محلی و موقتی است. نوسان ارزش طلا و نقره دیگر کاملاً تابع علل اقتصادی است و باید آنها را در تغییرات زمان کار لازم برای تولید این فلزات جستجو کرد. این «زمان کار» خود به درجه کمیابی آنها در طبیعت و میزان زحماتی که برای تهیه آنها به صورت خالص لازم است بستگی دارد. در واقع، طلا نخستین فلزی است که بشر کشف می کند. گاه طبیعت به صورت جرم خالص، مجزا و بدون آمیختگی با اجسام دیگر - و به گفته کیمیاگران به حالت بی غش - آنرا عرضه می دارد و گاه رودخانه ها به طور طبیعی، یک عمل بزرگ فنی یعنی شستشوی خاک طلا را عهده دار می شوند؛ در این حالت انسان کاری جز این ندارد که طلا را از بستر آنها یا اراضی رسوبی جمع آوری کند. [ولی] تولید نقره مستلزم استخراج معادن است و به طور کلی درجه ای از رشد فنی را ایجاب می کند. به این سبب است که در دوره های اولیه، نقره - با آنکه از لحاظ کمیت مطلق به کمیابی طلا نیست - از نظر نسبی گران تر از

می نمایند. درحالی که «روبنسون» در قلمرو تولید در هیچ دوره ای وجود نداشت و نمی توانسته است وجود داشته باشد. تولید به وسیله فرد فقط در جامعه و با واسطه جامعه ممکن است. هرچه در اعماق تاریخ بیشتر فرورویم، فرد انسانی را بیشتر وابسته به اجتماع و همچون اندامی از یک مجموعه بزرگتر می یابیم. انسان موجودی اجتماعی است که تنها در درون جامعه و در روند تاریخ به فردیت می گراید:

«... هرچه در تاریخ فرورویم، فرد انسانی - و بنا بر این فرد تولیدکننده نیز - بیشتر همچون موجودی وابسته و جزئی از مجموعه ای بزرگتر به نظر می آید. فرد نخست به طریقی کاملاً طبیعی به خانواده و طایفه وابسته است - که طایفه خود جز خانواده ای گسترش یافته نیست در دوره بعد، وی وابسته به انواع مختلف جماعات است، جماعتی که از برخوردها و انضمام طوایف مختلف پدید می آید. تنها در قرن هیجدهم و در «جامعه بورژوازی» است که اشکال گوناگون پیوستگی های اجتماعی در نظر فرد، همچون وسیله ای ساده برای دست یافتن بر هدفهای شخصی و مانند یک ضرورت خارجی جلوه گر می شود. معهذاً دوره ای که چنین دریافتی یعنی تصور فرد انسانی به حالت مفرد، در آن به وجود می آید، درست همان دوره ای است که روابط اجتماعی (- از این نظرگاه - روابط عمومی) به حداکثر توسعه خود می رسد. انسان به معنی اتم کلمه نه تنها یک حیوان اجتماعی است، بلکه حیوانی است که نمی تواند متفرد شود مگر در درون جامعه. تصور تحقق تولید به وسیله یک فرد منزوی که خارج از اجتماع به سر می برد، به همان اندازه احتمالاً است که تصور تکامل زبان بدون وجود افرادی که با هم زندگی و مکالمه کنند - تولید به وسیله فرد منزوی و خارج از جامعه، امر نادری است که برای فردی متمدن که بر حسب اتفاق در منطقه ای دور از تمدن سرگردان مانده باشد، می تواند پیش آمد کند؛ یعنی فردی که بالقوه نیروهای اجتماع را در اختیار دارد. هیچ احتیاجی نیست که درباره این موضوع بیش از این درنگ کنیم.... بنا بر این وقتی از تولید سخن به میان می آوریم، موضوع همیشه عبارت است از تولید در یک مرحله معین از تحول اجتماعی - تولید به وسیله افرادی که در جامعه زندگی می کنند. از همین مختصر می توان دریافت که برای بحث درباره تولید به معنای فوق، لازم می آید که یا سیر تحول تاریخی را در مراحل مختلف آن مورد مطالعه قرار دهیم یا آنکه از پیش اعلام کنیم که به مطالعه یک دوره معین - مثلاً تولید در مرحله بورژوازی جدید - می پردازیم: در واقع موضوع خاص بحث ما نیز همین دوره است. معهذاً جمیع مراحل تولید، بوسیله برخی جنبه های مشترک و تعدادی ویژگیها متمایز می گردد. تولید در معنای کلی، یک تجرید است، ولی تا آنجا که عناصر مشترک را نمایان و آنها را مشخص می سازد - و به این ترتیب ما را از تکرار بی نیاز می گرداند - این تجرید امری است سنجیده و عقلانی. معهذاً این کیفیات عمومی یا عناصر مشترک که از طریق مقایسه تمیز داده می شود، دارای صور و خصوصیات مختلفی است. بعضی از این کیفیات متعلق به تمام ازمینه است و برخی دیگر فقط به دوره های معینی تعلق دارد.... بدون تردید زبانهای تکامل یافته تر، با زبانهای که رشد کمتری دارند، در بعضی قواعد و کیفیات مشترک هستند ولی آنچه رشد و کمال آنها را می رساند، درست همان عناصر غیر مشترک اند یعنی عناصری که با زبانهای دیگر در آن اشتراك ندارند»^{۱۵}

فرمانروایان فاتح، کارمندان دولت و مالکان زمین به ترتیب از خراج، مالیات و رانت ارتزاق می کنند - مبحث تولید و توزیع:

مارکس روش اقتصاددانان کلاسیک و بخصوص نحوه تویب علم اقتصاد را در آثار مورد انتقاد قرار می دهد: آنان «تولید» و «توزیع» را چنان از یکدیگر جدا می کنند که گویی تولید برخلاف توزیع، تابع قوانین ابدی طبیعت و مستقل از تاریخ است. آنان در قلمرو توزیع همه نوع آزادی به افراد می بخشند و در عوض، تولید را محکوم به تبعیت از اصولی ابدی و مطاع می دانند، اصولی که تغیر و تبدل نمی پذیرد. و حال آنکه توزیع، خود جنبه دیگری از تولید است و این دو

تفکیک ناپذیرند. وقتی از توزیع درآمدها در اجتماع سخن به میان می آوریم، در واقع یکی از وجهه های تولید را مورد بحث قرار داده ایم، منتهای مراتب در اینجا نیز مانند قلمرو تولید باید جنبه های کلی و عام الشمول را تمیز دهیم:

«... برده، سرف و کارگر مزدور، کمیته ای از مواد غذایی را دریافت می دارند که به آنان امکان می دهد، بعنوان برده، سرف یا مزدور به حیات خود ادامه دهند. جهانگشای فاتح، مأمور دولت، مالک زمین و کشیش، که از خراج، مالیات، رانت و صدقه یا عشریه کلیسا ارتزاق می کنند، سهمی از تولید اجتماعی را به چنگ می آورند....»^{۱۶}

مالکیت اشتراکی از نوع مالکیت هندیان، اسلاوها و ملت های قدیم و غیره، نخستین طریقه مالکیت است و در ادوار بعد، به صورت مالکیت جماعتی نقشی اساسی در تاریخ بازی کرده است:

اقتصاددانان کلاسیک، معمولاً مالکیت را یکی از شرایط لازم برای تولید به شمار می آورند و هنگامی که به بحث از «عوامل تولید» می رسند، «مالکیت» را در شمار آن عوامل قرار می دهند و حال آنکه تولید خود چیزی جز تملک نیست: در درون هر نوع از اجتماعات، تولید عبارت است از تملک قسمتی از طبیعت بوسیله انسان ولی در کار این علمای کلاسیک، نکته تعجب آور این است که منظورشان از مالکیت، یک نوع خاص و جدید از مالکیت است، به این معنی که مالکیت خصوصی را مبنا و منظور نظر قرار می دهند، درحالی که تاریخ نشان می دهد مالکیت اشتراکی نخستین طریقه مالکیت بوده است، طریقه ای که تا مدتهای مدید در شکل مالکیت جماعتی ادامه یافته و نقشی اساسی در تاریخ ایفاء نموده است:

«... هر نوع تولید عبارت است از تملک طبیعت بوسیله فرد در درون یک نوع مشخص از اجتماع و با واسطه آن اجتماع. پس در این معنی، بیان آنکه مالکیت (تملك) یکی از شرایط تولید است، یک تکرار بیهوده به شمار می آید. ولی بسیار ناهنجار است رفتار آنان وقتی که از این نقطه با یک خیز، به شکل معینی از مالکیت - مثلاً مالکیت خصوصی - می رسند و آن را منظور نظر قرار می دهند (و حال آنکه این نوع مالکیت، خود مستلزم فرض نقیض آن یعنی «عدم مالکیت» است). ولی تاریخ نشان می دهد که طریقه اولیه عبارت از مالکیت عمومی بوده است (مثلاً در میان هندیان، اسلاوها، سلتهای قدیم و غیره). طریقه ای که بعنوان مالکیت جماعتی، باز تا مدتهای دیگر نقشی مهم بازی می کند. اینکه گفته شود، درجانی که هیچ نوع مالکیت وجود نداشته باشد، هیچ نوع تولید و بالنتیجه هیچ اجتماعی نیز نمی تواند وجود داشته باشد، در واقع جز یک تکرار بیهوده چیز دیگری نیست. سخن گفتن از مالکیتی که هیچ تملکی را شامل نگردد، بلاهت صرف است»^{۱۷}

هرچه طریقه تولید، یک شکل خاص از حکومت و یک نوع معین از بنیادهای قضائی را به همراه دارد:

بنیادهای قضائی و سیاسی در هر اجتماع، با تولید آن اجتماع، مجموعه واحد و تفکیک ناپذیری را تشکیل می دهد. رابطه تولید با بنیادهای سیاسی و قضائی جامعه، رابطه ای اتفاقی و نامعین نیست:

«... هر طریقه از تولید، بنیادهای قضائی مخصوص به خود و یک نوع خاص از حکومت و غیره را سبب می شود. قائل شدن به روابط اتفاقی بین پدیده هائی که مجموعه واحدی را تشکیل می دهند، در واقع ابراز جهل و سفه است»^{۱۸}

اقوام فاتح در سرزمین های مفتوح بر طبق مقتضیات وجه تولید کشور خود عمل می کنند. ویرانگریهای مغولان به اقتضای تولید شینانی بود. تولید کشوری که برده می گیرد باید به نحوی باشد که بتواند بردگان را در خود بپذیرد. نقش حوادث تاریخی در تولید:

در جمیع فتوحات، امکانات بیشمار است. قوم فاتح، وجه تولید خود را بر قوم منقاد تحمیل می‌کند (کاری که انگلیسیان در این ایام در ایرلند و جزنا در هندوستان به آن مشغولند)، یا آنکه وجه تولید سابق را به حال خود می‌گذارد و به دریافت خراج اکتفا می‌ورزد (مانند ترکها و رُمیان)، یا آنکه تأثیر متقابل پیش می‌آید و از آن یک طریقه جدید - یک سن تز - زاده می‌شود. در تمام این موارد، وجه تولید یعنی وجه تولید کشور فاتح، وجه تولید ملت مغلوب، یا وجه تولیدی که از پیوند آن دو به وجود می‌آید، تعیین کننده توزیع جدیدی است که وارد عمل می‌شود. اگرچه این توزیع همچون شرط اولیه برای تولید جدید جلوه می‌نماید، خودش نتیجه تولید است - تولید نه تنها به معنی تولید تاریخی کلی، بلکه به معنی یک تولید تاریخی مشخص و معین - مغولان با ویران کردن روسیه، بر طبق مقتضیات تولید خودشان عمل می‌کردند، تولیدی که مبتنی بر چراگاهها بود و وجود پهنه‌های بزرگ از اراضی غیر مسکون، شرط اساسی آن به شمار می‌آمد.

اقوام غیر متمدن ژرمن که تولید مرسوم آنها مبتنی بر کشت و زرع به وسیله سرفها و زندگی در انزوای روستاها بود، به آسانی توانستند ایالات رومی را تابع آن شرایط قرار دهند. تمرکز مالکیت ارضی که پیش از آن در نواحی مذکور صورت پذیرفته بود و شرایط سابق اقتصاد کشاورزی را دگرگون ساخته بود، سبب تسهیل کار ژرمنها شد.

این تصور درست است که در بعضی ادوار، تنها از طریق تاراج، زندگی تأمین می‌شده است، ولی برای آنکه تاراج امکان داشته باشد، باید چیزی برای غارت کردن وجود داشته باشد - باید تولیدی در میان باشد - و نحوه غارت نیز خود به وسیله وجه تولید مشخص می‌شود. ملتی که فی‌المثل با معاملات بورسی سروکار دارد، نمی‌تواند مانند یک قوم گاوجران و با همان نحوه مورد چپاول قرار گیرد. با گرفتن برده مستقیماً ابزار تولید به چنگ می‌آید، بنابراین تولید کشوری که برده بدانجا گسیل می‌شود، باید به طریقی سازمان یافته باشد که بتواند کار بردگان را بپذیرد، یا (مانند آمریکای جنوبی و غیره) باید یک وجه تولید که متناسب با برده‌داری باشد به وجود آورده شود....^{۱۱}

مبادله بدون تقسیم کار وجود ندارد ولی تقسیم کار به تنهایی برای ایجاد مبادلات خصوصی کافی نیست. برای رواج مبادلات خصوصی، تولید خصوصی و مالکیت خصوصی لازم است:

«... اولاً - بدون تقسیم کار، مبادله وجود ندارد. تقسیم کار ممکن است طبیعی باشد یا یک نتیجه تاریخی. مبادله خصوصی مستلزم وجود تولید خصوصی است. ثانیاً - تراکم مبادلات درست مانند گسترش آن و طریقه آن، بوسیله رشد تولید و سازمان آن مشخص می‌شود؛ مثلاً مبادله بین شهر و روستا، مبادله در داخل روستا، مبادله در داخل شهر و غیره....»^{۱۲}

مالکیت با تشکیل اجتماع طبیعی یعنی خانواده، آغاز می‌شود. تصرفات یک فرد منزوی یک رابطه حقوقی نیست:

«... قبل از خانواده یا پیش از روابط استیلا و انقیاد... مالکیت وجود ندارد. معهذا صحیح است اگر گفته شود خانواده‌ها و طوایفی هستند که فقط متصرفند ولی هنوز مالکیتی ندارند.... بنابراین به لحاظ مالکیت، ساده‌ترین مقوله عبارت است از رابطه‌ای بین اجتماعاتی از خانواده‌ها یا طوایف... می‌توان وجود فردی وحشی و منزوی را تصور کرد که چیزهایی را متصرف باشد، ولی این تصرف یک رابطه حقوقی نیست....»^{۱۳}

مبادله و پول نخست در سرحدات و در روابط بین کمونها ظاهر می‌شود نه در داخل جماعت و در روابط بین اعضای یک کمون. پول در میان جماعات اسلاوی و در یونان و رم:

اقتصاددانان کلاسیک معمولاً «تولید» را مقدم بر «توزیع» و تعیین کننده آن را به شمار می‌آورند و حتی بطور کلی توزیع را منحصر به توزیع محصولات می‌نمایند، ولی چنین دریافتی ناشی از افراط در ساده اندیشی است: پیش از آن که توزیع محصولات در میان باشد، توزیع زمین و توزیع ابزارهای تولید و توزیع افراد بر حسب رشته‌های تولید وجود دارد. بنابراین، توزیع به معنی فوق، مقدم بر تولید و تعیین کننده اولیه است. اگر نسبت به دوره‌ای از تاریخ، توزیع مذکور امری طبیعی و خودخاسته جلوه کند، نسبت به یک دوره دیگر نتایج تاریخی تولید به شمار می‌آیند: حوادث تاریخی، طریقه مالکیت زمین و تقسیم آن و به طور کلی تولید را دگرگون می‌سازد. قوم فاتح معمولاً وجه تولید کشور خود را بر قوم منقاد تحمیل می‌کند و بر طبق مقتضیات آن وجه تولید، در سرزمین مفتوح عمل می‌کند. ویرانگریهای اقوام مغول به مقتضای تولید شبانی بود.... تولید کشوری که برده می‌گیرد، ناگزیر باید به طریقی سازمان یافته باشد که بتواند کاربرد بردگان را بپذیرد یعنی تولید قوم فاتح به این صورت باید بر مبنای بهره‌کشی از بردگان استوار باشد:

«... اگر جوامع را یکجا و کلاً مورد ملاحظه قرار دهیم، از جهاتی به نظر می‌آید که توزیع مقدم بر تولید و حتی مشخص کننده آنست و تقریباً یک امر مافوق اقتصادی و مقدم بر آن جلوه می‌نماید. یک قوم فاتح، زمین را بین فاتحان تقسیم می‌کند و به این ترتیب طریقه مالکیت زمین و یک نوع تقسیم ارضی را تحمیل می‌نماید و بالتبینه، تولید را مشخص می‌گرداند. یا آنکه افراد تحت انقیاد را به بردگی می‌کشاند و بدین سان کار بردگان را پایه تولید قرار می‌دهد. یا آنکه ملتی در سیر تحول خود، مالکیت‌های بزرگ زمین را در هم می‌شکند و آنرا قطعه قطعه می‌کند و به این ترتیب از طریق توزیع جدید، مشخصات نوینی به تولید می‌بخشد. یا آنکه قانون، مالکیت ارضی را در خانواده‌هائی تثبیت می‌کند. یا آنکه در یک نظام مبتنی بر گروه‌بندیهای ثابت اجتماعی (کاستها)، کار را بسان یک امتیاز موروثی تقسیم و تثبیت می‌نماید. در جمیع این موارد - که همگی از موارد تاریخی است - به نظر نمی‌آید که توزیع به وسیله تولید مشخص و شالوده‌ریزی شده باشد، بلکه بالعکس چنان می‌نماید که تولید به وسیله توزیع مشخص شده است. بر حسب یک دریافت ناشی از ساده اندیشی مفرط، توزیع عبارت از توزیع محصولات است و بالتبینه امری جدا از تولید و تقریباً مستقل از آن جلوه می‌کند. ولی پیش از آنکه توزیع محصولات در میان باشد، اولاً - توزیع ابزار تولید وجود دارد و ثانیاً - توزیع افراد جامعه بین انواع مختلف به چشم می‌خورد که در واقع یک تعریف کلی تر از همان رابطه است (تابعیت و وابستگی افراد نسبت به روابط تولیدی معین). توزیع محصولات بطور وضوح جز نتیجه این توزیع نیست - توزیعی که در لف جریان تولید قرار گرفته و شالوده آن را مشخص می‌سازد.... رابطه تولید با توزیع که خود تعیین کننده آن تولید است، بدون شک مسئله‌ای است که در چارچوب تولید قرار می‌گیرد. می‌توان معتزلاً گفت: از آنجا که مبدأ تولید و نقطه عزیمت آن قهراً عبارت از یک نوع توزیع ابزار تولید است، پس به این معنی توزیع مقدم بر تولید و شرط اولیه آن به شمار می‌آید.

در جواب باید گفت که در حقیقت تولید شرایط خاص و مقدماتی دارد که عوامل آن به شمار می‌آیند. این شرایط و مقدمات در بدو امر ممکن است بسان امری طبیعی و خودخاسته به نظر آیند... ولی اگر نسبت به دوره‌ای همچون شرایط طبیعی تولید جلوه می‌کنند، نسبت به یک دوره دیگر، نتیجه تاریخی آن به شمار می‌آیند. شرایط مذکور علی‌الدرام در لف خود تولید تغییر می‌یابند - فی‌المثل ماشینیس هم توزیع ابزار تولید را دگرگون ساخته و هم توزیع محصولات را.

مالکیت بزرگ ارضی از نوع جدید، خود نتیجه تجارت جدید و صنعت جدید و نیز محصول انطباق این صنعت بر کشاورزی است. مسائل مطروح در بالا تماماً در آخرین تحلیل در یک سؤال خلاصه می‌شود: چگونه شرایط عمومی تاریخی، در تولید تلاقی می‌کنند و رابطه تولید با مسیر تاریخ بطور کلی چگونه است؟ این مسئله، بررسی و تحلیل تولید را ایجاب می‌نماید. معهذا اگر به صورت ساده و معمولی یعنی به شکل فوق مطرح شود، توضیح آن هم در چند کلمه ممکن است:

«... انواعی از جوامع بسیار رشد یافته دیده می شوند که هنوز به مرحله بلوغ تاریخی نرسیده اند، جوامعی که در آنها طریقه های بسیار متعالی اقتصادی از قبیل همکاری، تقسیم کار بسیار گسترده و غیره به چشم می خورد بدون آنکه هیچ نوع بولی وجود داشته باشد، فی المثل پرو. و نیز در جماعات اسلاوی، پول و مبادلات مربوط به آن، جز در مرزهای آنها و در دادوستد با سایر کمونها دیده نمی شود. در داخل کمون، پول و مبادله وجود ندارد یا آنکه به ندرت به چشم می خورد. از طرف دیگر تصور مبادله در درون جماعات به عنوان یک عنصر

اساسی و بنیادی، تصوری خطاست: مبادله در بدو امر در روابط بین جماعات مختلف ظاهر می شود، نه در روابط بین اعضای یک جماعت و در داخل همان جماعت. بعلاوه، اگرچه پول پس از اندک زمانی نقشهای متعدد بازی می کند، در دوران باستان، به عنوان یک عامل اصلی و متفوق، خاص اوقامی است که تنها از یک تخصص برخوردارند، یعنی ملتهای تجارت پیشه [فینیقیان و کارتاژیان]. در دوره باستان حتی در مرحله تکامل یافته آن نیز پول در میان یونانیان و رومیان به کمال رواج خود نمی رسد مگر در مرحله انحلال آن جوامع.... [حتی] در اوج دوره امپراتوری رم، مالیات جنسی و تأدیبه به جنس هنوز هم نقش عمده را داشته است.

در آن کشور، پول به معنای اخص جز در داخل ارتش رواج کامل نداشته است. بعلاوه در آن عنصر پول هرگز بر کار استیلا نیافته است....»^{۲۲}

هر بنیان عالیتر، عناصری از تمام بنیانهای پیشین را در خود دارد ولی نه به صورت اصلی بلکه در وضعی کاملاً دگرگون. جامعه بورژوازی از چه طریق می تواند به شناخت جوامع فنودالی، باستانی و شرقی توفیق یابد؟

فرضیه تکامل تاریخی بر این واقعیت مبتنی است که، بنیان عالیتر، بنیانهای ماقبل را همچون مدارجی درجهت حرکت به سوی خود تلقی می کند و در نتیجه نمی تواند از آنها دریافتی بیطرفانه داشته باشد، زیرا شناسایی دقیق و درک صحیح آنها، تضادها و تناقضات درونی بنیان عالیتر را برملا می سازد. پس، این بنیان وقتی می تواند به چنین کاری موفق گردد که خویشتر را موضوع نقد قرار دهد. به این سبب است که جامعه بورژوازی جدید به شناسایی جوامع فنودالی باستانی و شرقی نایل نمی آید مگر در مقامی که به انتقاد از خود مبادرت ورزد.

«... جامعه بورژوازی، توسعه یافته ترین سازمان تاریخی تولید است.... شناخت شالوده های آن در عین حال امکان شناسایی شالوده ها و روابط تولیدی تمام انواع اجتماعات معدوم را به دست می دهد، اجتماعاتی که جامعه بورژوازی روی عناصر ویرانه های آنها بنا شده و برخی آثار بازمانده آنها هنوز در درون این جامعه با سختی به حیات خود ادامه می دهد.... ساختمان بدن انسان مفتاحی برای تشخیص ساختمان بدن میمون است، [ولی] بالعکس، درک آن موجودیت بالقوه ای که در انواع پست تر حیوانات پدید آمدن نوعی عالیتر را نوید می دهد، ممکن نیست مگر هنگامی که نوع عالیتر قبلاً شناخته شده باشد. بدین سان اقتصاد بورژوازی مفتاح اقتصاد باستانی و غیره را به دست می دهد، ولی نه بر طبق روش اقتصاددانان [کلاسیک] که تمام اختلافات تاریخی را حذف می کنند و در همه انواع جوامع، نوع بورژوازی را باز می یابند. با شناختن رانت ارضی می توان خراج، عشریه کلیسا و غیره را شناخت، ولی نباید آنها را یکی انگاشت.

بعلاوه، از آنجا که جامعه بورژوازی خود جز شکلی تناقض آمیز از تحول اجتماع نیست، بعضی عوامل متعلق به بنیانهای اجتماعی پیشین، در درون آن تنها به حالت پزمرده و حتی به صورتی مبدل به چشم می خورد: فی المثل مالکیت اجتماعی. بنابراین اگرچه درست است که مقوله های اقتصاد بورژوازی برخی حقایق را در بردارد که نسبت به تمام انواع جوامع معتبر است، ولی این امر فقط بطور کلی و نسبی قابل قبول است. مقوله های اقتصاد بورژوازی ممکن است آنها را به صورت توسعه یافته، پزمرده، مسخ شده و غیره در برداشته باشد، ولی

تحول در همه حال اساسی است. تحول تاریخی مفروض بطور کلی بر این واقعیت متکی است که آخرین بنیان اجتماعی، انواع بنیانهای دیگر را بسان مدارجی درجهت خود تلقی می کند و همیشه از آنها درکی خاص و غیر بیطرفانه دارد؛ بالنتیجه این آخرین بنیان اجتماعی - جز در شرایطی بسیار خاص - به ندرت قادر است خود را مورد انتقاد قرار دهد. بدین سبب است که اقتصاد بورژوازی به شناسایی جوامع فنودالی، باستانی و شرقی نایل نمی آید مگر در آن مقام که به نقد خویشتر مبادرت ورزد....»^{۲۲}

شرایط تولید در هر دوره، موقف عناصر دیگر را معین می کند و جمیع شئون اقتصادی و اجتماعی را مشخص می سازد: در دنیایی که سرمایه، عنصر غالب است، جمیع عوامل دیگر تابعی از آن هستند. در عصری که تفوق از آن تولید کشاورزی و مالکیت ارضی است، همه شئون اقتصادی و اجتماعی تابعی از مالکیت ارضی است. موقع تجارت و سرمایه در دنیای قدیم و موقف فینیقیان و کارتاژیان در عهدباستان و یهودیان و لمباردیان در قرون وسطی:

مؤلف در «مقدمه» ضمن بحث از روش در علم اقتصاد، به مسائلی اشاره می کند که برای بررسی تاریخ شرق قدیم، دارای ارزش قابل ملاحظه ای است: مطالعه مسائل دنیای معاصر را از کجا باید شروع کرد؟ ظاهراً چنین به نظر می رسد که بررسی مالکیت ارضی و رانت زمین و موضوعات مربوط به آن مبدأ بسیار مناسبی برای چنان بحثی است، زیرا کشاورزی نخستین رشته تولید در اجتماعات بشری و منبع هستی و حیات آدمیان بوده است. ولی مارکس اتخاذ چنین روشی را خطای محض می نامد و معتقد است که باید بحث را از مسائل مربوط به سرمایه و پول شروع کرد و از آنجا به مسائل مربوط به اجتماعات پیشین رسید، زیرا در هر عصر، شرایط تولید آن عصر، موقع و موقف تمام عناصر و عوامل دیگر را معین می کند. به عبارت دیگر، در هر تولید غلبه و تفوق از آن عنصر معینی است و این عنصر غالب است که شئون اقتصادی و اجتماعی عصر را مشخص می سازد و آنها را به رنگ خود درمی آورد.

در جامعه ای که برتری و استیلا از آن تولید کشاورزی و مالکیت ارضی است، جمیع امور دیگر، تابعی از آن هستند و رنگ آنها به خود می گیرند. اقوام گله دار، هنگامی که بطور غیر مداوم و اینجا و آنجا به کشت و زرع می پردازند، این تولید فلاحی، مالکیت ارضی آنها را که بر طریقه اشتراکی است مشخص می سازد و از آن پس تمام مسائل اجتماع کشاورزی تابعی از این طریقه مالکیت ارضی است.

در میان رومیان قدیم و نیز در دوره قرون وسطی که تولید کشاورزی و طریقه مالکیت مربوط به آن نقش اساسی را به عهده دارد، همه شئون دیگر به وسیله همین شکل مالکیت ارضی معین می شود. در دنیای معاصر، سرمایه عامل غالب و فائق است و بر همه چیز و از جمله کشاورزی استیلا دارد و بالنتیجه در این دوره کشاورزی و شکل مالکیت ارضی دیگر متبوع نیست بلکه تابع است - تابعی از سرمایه و خصوصیات آن. در این عصر سرمایه است که همه چیز را به رنگ خود درمی آورد و با مقتضیات خاص خود منطبق و هماهنگ می سازد. در تمام جوامعی که تفوق با مالکیت ارضی است، روابط با طبیعت نقش اساسی برعهده دارد و برتری از آن روابط مذکور است. ولی در جوامعی که تسلط با سرمایه است، تفوق و برتری از آن عواملی است که ساخته دست بشر و آفریده تاریخ هستند. در این مرحله روابط انسان با مخلوقات خود نقش تعیین کننده دارد. وقتی بخواهیم در چنین جامعه ای زندگی اقتصادی و اجتماعی را مورد بحث قرار دهیم، ناگزیر باید از سرمایه و پول شروع کنیم. بدون شناختن سرمایه، شناسایی رانت و مسائل مربوط به مالکیت ارضی غیر ممکن است. بنابراین مراتب فوق، برای توضیح مسائل هر دوره باید به عامل متفوق در آن دوره توجه کرد و آن را مفتاح قرارداد. فی المثل می دانیم که فینیقیان و کارتاژیان در دنیای قدیم، اقوامی بوده اند که پیشه آنها تقریباً منحصر به تجارت بوده و سرمایه (به صورت سرمایه تجاری و بولی) نقش

سرمایه نیروی اقتصادی جامعه بورژوازی است که بر هر چیز استیلا دارد و ناگزیر، هم مبدأ بحث است و هم بحث بدان پایان می‌یابد و تحلیل آن باید مقدم بر بررسی مالکیت ارضی قرار گیرد.... بنابراین خطا و بی‌مورد است که مقوله‌های اقتصادی را به ترتیب ظهور تاریخی عرضه نماییم. ترتیب توالی آنها، بالعکس، بوسیله روابطی که آنها با یکدیگر در درون جامعه بورژوازی جدید دارند مشخص می‌شود و این ترتیب درست معکوس ترتیب به ظاهر طبیعی و سیر تطور تاریخی آنهاست. موضوع عبارت از این نیست که روابط اقتصادی چه موقفی از لحاظ تاریخی در توالی نمونه‌های مختلف جامعه دارند... بلکه موضوع عبارت است از ترتیب بهم پیوستگی آنها در داخل جامعه بورژوازی معاصر. ملت‌های سوداگر - فینیقیان و کارتاژیان - به حالت خالص خود [تجارت پیشگی] در عهد باستان به وجود آمدند. این کیفیت درست تحت تأثیر تفوق ملت‌های فلاحی پیشه پدید آمده بود. سرمایه، به شکل سرمایه تجاری یا سرمایه پولی، به این صورت مجرد، درست در جایی که سرمایه هنوز عامل متفوق اجتماع نیست ظاهر می‌شود. اهالی لومبارو یهودیان، همان موقف فینیقیان و کارتاژیان را در برابر جوامع قرون وسطائی دارند، جوامعی که بر کشاورزی مبتنی هستند. یک مثال دیگر برای نشان دادن موقع متفاوت یک مقوله اقتصادی معین در مراحل مختلف اجتماعی، عبارت است از موقف شرکت‌های سهامی. [این شرکتها] که در جامعه بورژوازی، آخرین بنیاد به شمار می‌آیند، همه جا، در آغاز مرحله بورژوازی به صورت شرکت‌های بزرگ تجاری که واجد امتیازات انحصاری هستند پدید می‌آیند...»^{۲۲}

(دنباله دارد)



1. Critique de l'économie politique, (Avant propos) - trad. par M. Rubel et L. Evrard. K. Marx: «Deuvres» I. bibliothèque de la Pleiade. Paris 1965. p.p. 272-274.
2. Ibid: p. 284.
3. Ibid: p.p. 302-303.
4. Ibid: p. 314.
5. Ibid: p.p. 373-375.
6. Ibid: p. 375. note (a).
7. Ibid: p.p. 385-386.
8. Ibid: p. 388.
- * Francois Bernier, Voyages contenant la discription des Etats... Grand Mogol..., 1830. Vol. I p. 312, 314 (یادداشت از مارکس)
9. Ibid: p. 393.
10. Ibid: p.p. 393-394.
11. Ibid: p. 410.
12. Ibid: p.p. 417-418.
13. «Introduction generale á la critique de l'économie politique.»
14. Karl Marx: Deuvres. Economie I. Edition établie par Maximilien Rubel. Bibliothèque de la Pléiade. Paris 1965.
15. Ibid: p.p. 236-237.
16. Ibid: p. 240.
17. Ibid: p. 240.
18. Ibid: p. 240.
19. Ibid: p.p. 249-252.
20. Ibid: p. 253.
21. Ibid: p. 256.
22. Ibid: p. 257.
23. Ibid: p.p. 260-261.
24. Ibid: p.p. 261-263.

اساسی در حیات آنها ایفاء می‌کرده است. ولی باید توجه داشت که این «سرمایه» و دادوستد، محاط از یک «جو» مخصوص بوده یعنی در لف دنیائی قرار داشته که کشاورزی و مالکیت ارضی در آن عنصر غالب و فائق بوده است و طبعاً آن تجارت و سرمایه نیز تابعی از شرایط تولید در آن عصر بوده است. پس بدون توضیح اقتصاد کشاورزی و مالکیت ارضی دنیائی که فینیقیان و کارتاژیان در خلل و فرج آن به سوداگری مشغول بوده‌اند، شناختن مسائل مربوط به تجارت و سرمایه‌های تجاری آنها ممکن نمی‌گردد. کوشش برای توضیح مسائل مربوط به سرمایه‌های فینیقی و کارتاژی، از راه تکیه کردن بر اصول سرمایه‌داری جدید، عملی مضحک و بی‌حاصل است. موقف یهودیان و اهالی لومبار، در قرون وسطی، کاملاً نظیر موقع کارتاژیان و فینیقیان در دنیای باستان است. اینان نیز در خلل و فرج دنیای کشاورزی، دنیائی که در آن مالکیت ارضی عنصر فائق بوده است، به نقل و انتقال محصولات و دادوستد می‌پرداخته‌اند. برای بررسی هر نوع مسئله اقتصادی و اجتماعی مربوط به این دوره، باید از زمین و طریقه مالکیت ارضی بحث را شروع کرد، یعنی از آن عامل متفوقی که تمام شئون اجتماع را تحت تأثیر و استیلا خود داشته و حتی شکل مالکیت را در درون شهرها و سازمان‌های صنفی نیز مشخص می‌ساخته است. شناخت موقع یهودیان و موقف سرمایه و تجارت در چنان عصری، فقط از طریق چنین مطالعه‌ای میسر است و بالعکس، مسائل دنیای صنعتی امروز و از آن جمله مطالب مربوط به مالکیت ارضی و تولید کشاورزی در دوره معاصر، ممکن نخواهد بود مگر از راه شناسائی کامل سرمایه و پول.... عبارات فشرده «مقدمه» که در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد، در بیان همین مطالب است:

«... بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که بحث را از رانت زمین و مالکیت ارضی شروع کنیم؛ زیرا این امر به زمین ارتباط دارد که منبع تولید و چشمه حیات است و نیز وابسته به اولین طریقه تولید در کلیه جوامعی است که کم و بیش ثبات یافته‌اند: یعنی کشاورزی. ولی چنین روشی خطاست و غلط‌تر از آن، رویه‌ای نیست: در تمام اشکال جوامع، شرایط معین یک تولید است که موقف تمام عوامل دیگر و اهمیت آنها را مشخص می‌کند.... شرایط تولید همچون جوی است که وزن مخصوص هر چه را که در آن قرار داشته باشد معین می‌سازد. اقوام گله‌دار مثالی برای این موضوع هستند (اقوام شکارچی و ماهیگیر، خارج از قلمروئی قرار دارند که از آنجا توسعه واقعی آغاز می‌یابد)، در میان این اقوام گله‌دار نوعی کشاورزی بطور غیر مداوم و پراکنده به چشم می‌خورد که مالکیت ارضی را مشخص می‌سازد. این مالکیت، اشتراکی است و آنان متناسب با درجه وابستگی شان به سنت‌ها و رسوم، طریقه اشتراکی مذکور را ادامه می‌دهند. مثلاً توجه کنید به مالکیت جماعتی اسلاوا. در میان اقوامی که با کشاورزی حضری سروکار دارند - که این خود، سطحی عالی‌تر به شمار می‌آید - و در آنجا برتری و تفوق از آن فلاحی است - مانند دوره باستانی و عصر فئودالی - صنعت و سازمان آن و نیز طریقه‌های مالکیت مربوط به آن، کم و بیش دارای خصوصیات مالکیت ارضی است. [در این مرحله] صنعت یا بطور کامل وابسته به کشاورزی است - مانند ریمان قدیم - یا مانند قرون وسطی، سازمان تولید روستائی را در داخل شهر مورد تقلید قرار می‌دهد. در قرون وسطی، سرمایه خود به عنوان ابزارهای تولید حرفه‌ای و غیره - مرسوم و غیره (یعنی در غیر شکل پولی) همین خصوصیت مالکیت ارضی را واجد است. در جامعه بورژوازی معکوس این امر به چشم می‌خورد؛ کشاورزی بیش از پیش صرفاً به صورت یک شاخه فرعی از صنعت درمی‌آید و کاملاً تحت سلطه سرمایه قرار می‌گیرد. در مورد رانت ارضی نیز وضع از همین قرار است. در جمیع اشکالی از اجتماعات که در آنها سلطه و استیلا با مالکیت ارضی است، برتری و تفوق از آن روابط با طبیعت است و در جوامعی که سرمایه حاکم است، تفوق متعلق به عواملی است که به وسیله جامعه و تاریخ آفریده شده‌اند. بدون شناختن سرمایه، نمی‌توان به شناسائی رانت ارضی توفیق یافت، ولی بدون شناسائی رانت ارضی به خوبی می‌توان سرمایه را شناخت.